

داستان چوچی خان بن چینگیزخان و آن بر سه قسم است قسم اول

در تقریر نسب او و ذکر خواتین و پسران و پسرزادگان او
که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند و صورت او و جدول شعب
فرزندان و فرزندزادگان او.

۵

قسم دوم

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و
خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس او و ذکر یائیلاق و
قشلاق او و بعضی چنگها که کرده و فتحها که میسر شده و مقدار
زمان دولت او.

۱۰

قسم سوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات متفرق و
مثلها و بیلگهای حکمهای نیکو که گفته و فرموده از آنچه در دو
قسم سابق داخل نگشته و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هر کس
معلوم شده.

۱۵

قسم اول در تقریر نسب جوچی خان و ذکر خواتین و
پسران و پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده‌اند
و صورت او و جدول شعب فرزندان و فرزندزادگان

جوچی خان مهتر تمامت فرزندان چینگیزخان بود مگر یک
خواهر قوچین بیکی نام‌که از او مهتر بود و از خاتون بزرگتر به وجود
آمده بود، بُورْتَه فُوجین، دختر دئی نویان از قوم قُنیرات که مادر
چهار پسر و پنج دختر بود. در اوایل حال چینگیزخان که هنوز
مائی چهاردهاری او بی‌صفحات اوراق روزگار ظاهر نگشته بود،
خاتونش بُورْتَه فوجین مذکور به جوچی خان حامله شد؛ و در آن چند
گاه قوم میزگشت فرصت یافته‌اند و خانه چینگیزخان را غارت
کرده‌اند و خاتونش را که حامله بود برده؛ و آن قوم هر چند پیش
از آن بیشتر با اونگخان پادشاه یک‌ایت دشمن و معاند بودند، تا
آن وقت میان ایشان صلح بود، بدان سبب بُورْتَه فوجین را پیش
اونگخان فرستادند؛ و چون او با پدر چینگیزخان آنده بود و
چینگیزخان را نیز فرزند می‌خوانده، او را عزیز و مکتم داشت
و به راه عروسان او را منصب و مرتبه داد و از نظایر اغیار و
نامحرم مصون [داشت]؛ و جهت آنکه بغایت پاکیزه و با کفایت
بوده امرای اونگخان با یکدیگر می‌گفتند که چرا اونگخان
بُورْتَه فوجین را نمی‌ستاند. او گفته است که به مرتبه عروس من
است. و نزد ما امانت؛ به نظر خیانت در وی نگاه کردن طریقه

مرؤوت نباشد.

چینگیزخان چون بر آن حال وقوف یافت امیری را از جمله او نگفوت از اقوام جلایر سیا نام که جد سرتاچ نویان بود (که در ایام طفولیت آرگون خان به حکم یزدیخ آباخان که امیر اورزو بود و بر خراسان و مازندران حاکم به استدعا و طلب بوزنه فوجین نزدیک ۵ او نگخان فرستاد. او نگخان او را مراعات و مراقبت نموده با سیا بهم روانه گردانید. در راه ناگاهه [از او] پسری در وجود آمد بدان سبب او را جوچی نام گردند، و چون راه مخوف بود و مجال مقام نه و ساختن گهواره متعدد، سیا قدری آرد خمیر نرم بساخت و کودک را در آن پیچیده در دامن خود گرفت تا آزرده ۱۰ نشود، و او را به آزرم آورد و به خدمت چینگیزخان رسانید.

و چون بزرگ شد همواره مصاحب و ملازم پدر می بود و در ۳۱۲/ سیا و ضریا معاون، لکن دایم میان او و برادرانش چفتانی و اویگانی/ عناد و لجاج و ناموافقی بوده و بواسطه... و میان او و تولوی خان و اوروغ او از جانبین طریقۀ اتحاد و مسافتات مسلوک بوده، ۱۵ و ایشان تیز هرگز طعن نزده اند و او را صحیح [نسب] دانسته اند. و چینگیزخان در سن کودکی و اوایل جوانی چهت او برادرزاده او نگخان دختر جاگکبیو را خواسته بود نام او بیکنوت قمیش فوجین خواهر اپیقه بیکی خاتون چینگیزخان و سوزن قمیش بیکی خاتون تولوی خان و خاتون بزرگتر جوچی خان او بوده، و غیر از او ۲۰ خواتین و قُمای بسیار داشته، و از ایشان فرزندان بسیار آورده، چنانکه راویان معتمد القول می گویند که او را قریب چهل پسر بوده، و فرزندزادگان بی شمار از ایشان منشعب گشته اند، لکن به سبب بعد مسافت و آنکه صاحب وقوفی یافت نشد تمامی انساب ایشان معلوم و محقق نگشته، اما آنچه از پسران و پسرزادگان او ۲۵

معروف و مشهور اند بر سبیل تفصیل مشرح نبسته می شود.

ذکر پسران جوچی خان و پسرزادگان او که تا غایت وقت متولد گشته اند

پسر اول: اُوزَدَه؛ پسر دوم: بَاتُو؛ پسر سوم: بِرْكَه؛ پسر
چهارم: بِرْكَه چَار؛ پسر پنجم: شِبَان؛ پسر ششم: ثانگُشوت؛ پسر
هفتم: بُوآل؛ پسر هشتم: چِيلَوْقُون؛ پسر نهم: سِينگُشور؛ پسر دهم:
چِيمَيَّا؛ پسر یازدهم: محمد؛ پسردوازدهم: اُودُر؛ پسر سیزدهم:
تُوقاتِيَّمُور؛ پسر چهاردهم: شِينگُلُوم.

این زمان آغاز کنیم و یک یک را از این پسران هم بر این ولا
و ترتیب که نوشته شد ذکر می کنیم و نوادگان ایشان را به شرح و
تفصیل می نویسیم.

پسر اول جوچی خان: اُوزَدَه

از خاتون بزرگ او سَنْتَاقِ نَام از قوم قُونقِرات در وجود آمده
و در زمان پدر و بعد از او بغایت معظم و معتبر بوده؛ و اگرچه
۱۵ قایم مقام جوچی پسر دوم باتو بود و در بَيْلِنْهَا که مُونگَکَه قاآن
جهت احکام و یاسا نوشته نام اُوزَدَه مقدم داشته، و اُوزَدَه به
پادشاهی بَاتُو راضی بوده و اجلاس او به جای پدر او کرده، و از
لشکر های جوچی خان یک نیمه او داشته و یک نیمه باتو؛ و او با
لشکر و چهار برادر: اُودُر، تُوقاتِيَّمُور، شِينگُشور [شِينگُلُوم]
۲۰ دست چپ لشکر شده، و ایشان را تا غایت وقت شهزادگان دست
چپ می گویند، و این زمان نیز اُوزُوغِ ایشان با اُوزُوغِ [اُوزَدَه]

بهم سی باشند و یوْزَت او و از آن برادران و لشکرهاي ايشان در جانب يسلاز به حدود... است، و فرزندان و اُلوُسِ او برقرار آنجا می باشند؛ و از ابتدای حال باز هرگز اتفاق نیفتاد که از اُرُزُوْغ اُرُزَدَه کسانی که قایم مقام او شده اند پیش خانان اُرُزُوْغ بانو روند؛ چه از همديگر دوراند و نيز به استقلال پادشاه اُلوُسِ خويش؛ ليکن عادت ايشان چنان بوده که پادشاه و حاكم خود کسانی را دانند که قایم مقام باتو باشند و نام ايشان بر بالاي یوْلِپَهَای خود نويستند. ۵

و بايان پسر قونپچي که در اين عهد پادشاه اُلوُسِ اُرُزَدَه است به سبب آنکه عمزاده او گُونُلُك با وی مخالفت کرد از او هراسان ۱۰ گشته، به سرحد و لایت ٹوقتائی که پادشاه اُلوُسِ او است آمده و به اسم قورپلْتَانی پیش او رفته، چنانچه من بعد شرح آن حکایت خواهد آمد.

و اُرُزَدَه سه خاتون بزرگ داشته يکی چوگَه خاتون از قوم قُونچرات؛ دیگر تُبِاقانه خاتون هم از قُونچرات؛ دیگر... خاتون هم ۱۵ از قُونچرات نام پدرش اُوگاخان؛ بعد از وفات پدر او را ستد. و قوميان داشته و از اين خواتين هفت پسر آورده: سَرْتَاقْتَانی، قُولی، قُورْمَشی، قُونچیران، چُوزْماقانی، قُوثوقو، هُولَگو.

۲۰ و احوال/ اين پسران هفت گانه و فرزندان و نيرگان که ايشان ۱313 را بوده اند بدین موجب است که يك [يک] مشروح و مفصل می شود.

پسر اول اُورزَدَه: سَرْتَاقْتَائِي

این پسر از چوگَه خاتون که از قوم قُنْقِرات بود در وجود آمده، و او را چهار خاتون بزرگ و چند قُومای بوده‌اند، و او را از خاتونی هُوجان نام که خواهر قُوتی خاتون که خاتون هولانگو خان بود یک پسر در وجود آمده او را قُونِچی نام نهاده، و این قونِچی ۵ مدتی مدد حاکم اولوس اُورزَدَه بوده با آزگونخان؛ و بعد از آن با پادشاه اسلام غازان‌خان خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَه دوست و هواخواه [بود] و همواره ایلچیان به اظهار مودت و اخلاص می‌فرستاد؛ و عظیم فربه و تناور بوده، و روز بروز فربه و تناور تر می‌شد تا به جایی ۱۰ رسید که گزپکتان در شب و روز او را نگاه می‌داشتند تا نخسید که نبادا که پیه از گلوی او بیرون آید و هلاک شود؛ و از غایت ضخامت هیچ اسپی او را بر نمی‌تافته، و به گردون کوچ می‌کرده؛ و عاقبة الامر ناگاه در خواب رفته و پیه از گلوی او بیرون آمد و نماند.

۱۵ قُونِچی چهار خاتون بزرگ داشته: اول تُوقُلُقَان از قوم قُنْقِرات؛ دوم نُوقُلُون از قوم مِزگیت؛ سوم چنگُلُون از قوم قُنْقِرات؛ چهارم بازْرُوچپن از قوم جاچپرات از نسل امیری بزرگ که سپس ۲۰ گُزچیانچفتی بوده. و قونِچی چهار پسر داشته بایان، باچقیز نائی، چقان بُوقا، ماقودائی، و شرح و تفصیل احوال این پسران چهارگانه مفصل می‌شود.

پسر اول قُونِچی: بایان

[از تُوقُلُقَان خاتون از قوم قُنْقِرات در وجود آمده و بعد از

وفات پدر [از] مادران اوگای خود سه خاتون ستد: اول بار قوچین، دوم چنگتوم، سوم توقولون؛ و سه خاتون دیگر داشته: یکی ایلگان، از قوم قُنْقِرات دختر بُوگا از نسل یکلیس ایلچی که اینجا آمده بود؛ دوم قُوْتُولون از قوم اوْغۇنَان دختر بوقایان(؟) تُوْكُوْتائی؛ سوم آنچو از قوم قُنْقِرات دختر تُوْدائی بِهَادِر که با خاتون معظمه بُلْغَان خاتون خویش بوده.

و این بایان چهار پسر دارد بدین تفصیل و ترتیب: شادی، از ایلگان دختر بُوگا در وجود آمده؛ ساتی بوقا، از قُوْتُولون خاتون آمده؛ تکنه از آنچو خاتون آمده است؛ سالجیشتوئی نام، مادر او معلوم نیست.

و این زمان بایان بهجای پدر خود قُونِچی نشسته، و برقرار اولوس پدر او می داند و با پادشاه اسلام خَلَدَ اللَّهُ مُلَكُه دوستی می ورزد و هواخواهی می نماید و ایلچیان را متواتر می فرستد. و پیش از این گوییلک پسر تیمُور بوقا دعوی کرد که در پیشتر پدر من ۱۵ الوس را می دانست و میراث به من می رسد. و جمعیتی کرد و از قایدُو و دُوا لشکر ستد و ناگاه بر سر بایان آمد.

بایان هزیمت کرد و به حدود ولایتی رفت که تُوقتائی [که قایم مقام باتو است آنجا نشسته و زمستان آنجا مقام کرده، بهار کاه به قورپلتائی پیش تُوقتائی آمده و از او مدد خواسته. چون ۲۰ تُوقتائی] را با تُوقتائی چنگ بود و از جانب پادشاه اسلام غازان خان خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ مُسْتَشْفَر، تمهید عذر کرد و لشکر نداد، لیکن ایلچیان را پیش قایدُو و دُوا فرستاد تا گوییلک را نزد او فرستند و پَرْلَغ داد که اولوس را برقرار بایان بداند، و تا غایت بایان با گوییلک ولشکر قایدُو و دُوا هجده نوبت چنگ کرده، و از آن جمله ۲۵

شش توبت به نفس خود در جنگ بوده؛ و هر چند **تُوقْتَانِ إِيلْجِيَانِ رَا** پیش چاپار پسر قایدُو و پیش دُوا می فرستد تا کُوئیلُك را بفرستند. اجابت نمی نمایند و تمہید عذر می کنند و اندیشه ایشان آنکه ما کُوئیلُك را مدد کنیم تا پادشاه آن اُلوس شود و در منازعه با غازان خان با ما متفق باشد. و پارسال که شهور سنه **إِلْتَتَيْنَ وَ سَبْعَ مِائَةَ** [بود] بایان به خدمت پادشاه اسلام غازان / **خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ** ۳۱۴/ ایلچیان فرستاد، مقدم ایشان کلیس از قوم قنقرات که در عهد قوچی امیر بوده و **تُوقْتُورُ ازْ قومِ بِيْسُوت**، ایشان هر دو با دیگر نوکران در حدود بغداد در اواسط جمادی الآخر سال مذکور به بندگی پادشاه اسلام غازان خان **خَلَّدَ اللَّهُ مُلَكَّهُ** رسیدند و **سِتْكُورُ وَ بَيْلَكُهَا** آوردند و تقریر آنکه التماس می رود تا همواره ایلچیان را به بشارت روانه دارند و منتظر تا به هر طرف که اشارت رسد امرا بر می نشینند و کوچ دهند، و حال آنکه ما امسال به جنگ چاپار و دُوا بر می نشینیم و **تُوقْتَانِ با ما مُتَحَدٍ و مُتَقْفِقٍ** و لشکری می فرستد و دو **تُوْمَانِ** فرستاد تا به لشکر قاآن به **دَرَشُو** پیوندد، چه سرحد و لایت ایشان به ولایت قاآن نزدیک است و پیش از آین خود بهم **مُتَصَّلٌ** بود؛ در این چند سال **قَائِدُو** به توهم آنکه یمکن که ایشان به لشکر قاآن پیوندند؛ پسر دوم خود بایتچار نام و پسری دیگر شاه نام را و **تُورَاتِيْمُور** پسر شیرکی پسر **مُونِكَه قاآن** و ملک تئور پسر آریغ بُوکا با لشکر به سرحد ولایت بایان فرستاده و آن حدود به ایشان سپرده تا میان لشکر قاآن و لشکر بایان حاصل باشند و نگارند که بهم پیوندند و کُوئیلُك با لشکری از بایان برگشته اند و آنچه از طرف قایدُو و دُوا به مدد او آمده بعضی از ولایات و اُلوس بایان را به دست فروگرفته، و بایان بر قاعده اکثر اُلوس اوزده را می داند

[و به سبب این مسافه‌های متواتر لشکر او درویش شده‌اند بعضی سوار و بعضی پیاده، اما برقرار، با خصم قوی حال می‌کوشند و از این] جانب استمداد به مال می‌نمایند. پادشاه اسلام غازان خان خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ إِيلْچِيَان او را که به بغداد رسیده بودند از تبریز بازگردانید و جهت او و خواتین زر و جامه و بیتلکها فرستاد.

۵

پسر دوم قوچی: بانچقیز تائی

از نُوقُولُون خاتون از قوم مِنگِیت در وجود آمده و او را خاتونی بوده گُوکُلُون نام از قوم کِرَایت، و از وی پسری آورده نام او بیراتای.

۱۰

پسر سیم قوچی: چَغانْ بُوقا

از چنگنگوم خاتون که ذکر [او] رفت در وجود آمده، و او را خاتونی بوده سُرْمِیش نام از قوم کِرَایت دختر قوشیمُور؛ و از وی پسری آورده نام او تیکه.

۱۵

پسر چهارم قوچی: ماقُوداًی

از بار قوچین خاتون از قوم جاچپرات در وجود آمده و او را هیچ فرزند نبوده. شعبه سَرْتَاقْتَائی پدر قوچی اول پسر اُرْزَدَه تمام شد.

پسر دوم اُرْزَدَه: قُولِي

این قُولِی آن است که در وقتی که هُولَگُو خان به ایران زمین می‌آمد فرمان‌شده بود تا از هریک از جوانب شهرزادگان شهزاده‌ای با لشکری چهت مدد به‌وی پیوندد. از الْوَسْ اُرْزَدَه او را با لشکری بفرستادند و از راه خوارزم به دهستان و مازندران بیرون آمد، ۵ و او را چند خاتون بزرگ بوده یکی نندی‌کن نام او از قوم قُشیرات، و دیگر قَدْقَان نام او... و یکی گوکْتَنی نام که اینجا آمده بود و در این ولایت نمایند، و پنج پسر داشته بدین تفصیل و ترتیب: تُومَکَان، تُومَان، مِتْكَان، آیاچی، مسلمان. و ذکر شعب ۱۰ این پسران پنج گانه و احوال ایشان بر این موجب است که شرح داده [می] شود. /

315/

پسر اول قُولِی: تُومَکَان

و این تُومَکَان سه خاتون بزرگ داشته یکی بُولْغَان نام از قوم تاتار دختر سُقَالْ نویان، دوم بُورَالْوَنْ خاتون از قوم... سوم ۱۵ اُلْجَاتِی نام قومایی بوده و سه پسر داشته است بدین ترتیب و تفصیل:

چازُوق: او را خاتونی بوده نام او یاُوریچاق، و از او دو پسر آورده: نُوقانی، ساتالْمیش.

میارک: از بُورَالْوَنْ خاتون مذکور در وجود آمده، و از او دو ۲۰ پسر بوده: ایلْ بوقا، تُورَاتِمُور.

گُچُوك: از قومای مذکور اُلْجَاتِی نام در وجود آمده.

پسر دوم [قۇلى]: تۇمان

از نېتىدىكەن خاتون در وجود آمده، و چند خاتون و قۇما داشته نام يك خاتون بزرگ او بۇرالۇن، و او را هفت پسر بوده بىدين ترتىب:

۵ آق كۈپك [او را پىرى بىوده نام او بورالىسى]، دانشمند، قۇزئاڭاچى، قۇتلۇپۇقا، قۇتلۇقىتىمۇر، إيلەتىمۇر، يائىلاق. اين شش پسر دىگر فرزند نداشته اند. و نام مادر آق كۈپك و دانشمند و قۇزئاڭاچى و قۇتلۇقىتىمۇر معلوم نىست، و قۇتلۇپۇقا از بۇرالۇن آمده و إيلەتىمۇر از قۇما آمده.

۱۰

پسر سوم قۇلى: مېنگقان

از... خاتون در وجود آمده؛ و او را خواتين و قۇمايان بوده باشد لىكىن نامىسى اىشان معلوم نىشىد؛ و سه پسر داشت بىدين ترتىب:

۱۵

خليل، او را فرزند نبوده است؛ ياشماق، يك پسر داشته نام او حسن؛ أولقۇشۇق، فرزند نداشته است.

پسر چهارم قۇلى: آياچى

اسامى خواتين او معلوم نىشىد، و يك پسر داشته نام غزان از دختر قۇتلۇپۇقا پىرس كۈزگۈز در وجود آمده؛ و اين آياچى بەكودكى اينجا آمده، و در چاڭ آباقاخان در خىسان پىش آزىغۇن خان بود، و بعد از سىيۇزغامىشى و ترىيىت از راه دوستى و مصلحت او را با ۲۰

پسر بهم روانه گردانیدند.

پسر پنجم قُولی: مسلمان

از قدائق خاتون در وجود آمده و خواتین بسیار داشته نام یکی اُورْدَهِ تیگِن از قوم نایمان، و او را چهار پسر بوده بدین تفصیل: ۵ جاؤوْتو؛ یایلاق؛ خواجه؛ الیاس، از اُورْدَهِ تیگِن زاده.

[شنبه قولی دوم پسر اورده تمام شد.]

پسر سوم اُورْدَه: قُورُمشی

این قُورُمشی پسر ندارد و خواتین او معلوم نیستند. /

پسر چهارم اورده: قُونگَتْقِیرَان
بعد از اُورْدَه اُلُس او دانسته و پسر نداشته است.

پسر پنجم اُورْدَه: چُوزْمَاقَائِی

او نیز فرزند ندارد و خواتین او معلوم نشده است.

پسر ششم اورده: قُوْتُوقُوْی

او را نیز فرزند معلوم نیست که بوده یا نبوده است.

پسر هفتم اورده: هُولَّاڭو

او را دو خاتون بزرگ بوده‌اند یکی را نام سُولُوقان خاتون از قوم... و نام دیگری تُورْبازچین خاتون از قوم قىچاقان؛ و از ایشان دو پسر داشته: یکی تیغۇزبوقا، و دیگر اولقۇتو نام.

۵

پسر اول هُولَّاڭو: تیغۇزبوقا

او را چهار خاتون بزرگ بوده‌اند اول گوکچین دختر پیش‌سو نویان از قوم قىنقارات؛ دوم آزغۇن تېگىن از قوم اوغۇنان دختر قورى قۇچقىار؛ سوم قۇتۇچىن از قوم... چهارم بایالۇن از قوم قۇنقارات خواهر [قۇتۇئى] خاتون خاتون هُولَّاڭو خان؛ و بىغىر از ایشان قۇمایان داشته است و از این خواتین مذکور شش پسر داشته است

بىدين ترتىب:

گوئىلۇك: از گوکچین آمده. تۇقاتىمۇر، از آزغۇن تېگىن آمده. جانكۇت، از قۇتۇچىن زاده. بۇقاتىمۇر، مادرش بایالۇن بوده. ساسى، هم از قۇتۇچىن آمده. اوشانان، او نىز از گوکچین آمده.

۱۵

پسر دوم هُولَّاڭو: ئُقتوتۇ

از تُورْبازچین خاتون مذکور آمده و چهار پسر داشته است بىدين تفصىل و ترتىب:

أۇچْ قورتۇقا، يېش قۇرْتۇقا، بۇقاتىمۇر، دېرک. شعبة أوزدە پسر جۇچى خان تمام شد يعوْن اللہ تعالیٰ.

پسر دوم جوچی خان: باتو^۱

باتو از اوکی^۲ فوجین خاتون در وجود آمده دختر آلچی نویان از قوم قنقرات؛ و او را صلاین خان می گرفته اند و عظیم معتبر و مسکن بوده، و به جای جوچی خان^۳ قلوس و لشکر را می دانسته و عمری ۵ تمام یافته؛ و چون پسران چهارگانه / چینگیزخان نماندند آقای / ۳۱۷

جمله نوادگان او بود و در میان ایشان عظیم با حرمت و حشمت. و در قورپلایتها هیچ آفریده از سخن او تجاوز ننموده، بلکه تمامت شهزادگان مطیع و منقاد [او] بوده اند.

و چون او گنای قاآن به پادشاهی پنست، جهت آنکه پیشتر حکم ۱۰ پیزیخ^۴ چینگیزخان شده بود که جوچی با لشکر برود و تمامت ولایات شمالی را از ایپیرسیبر و پولار و دشت قپچاق و باشقزد و

روس و چزکس تا در بندخزر که مغولان آن را تیمور قهله می گویند بستاند و در حوزه تصرف آورد؛ و [او] از آن تقادع نموده بین

همان یوشوون باتو را فرمود و برادرزاده خود مونگکه قاآن و ۱۵ برادرش بوجیک و پسر خویش گیوکخان را با امرای بزرگ از آن

جمله سویدایی بهادر در مقدمه لشکر از قوم اوریانگفت که با جبه نویان بدین ملک آمده بود با لشکری بهم نامزد فرمود تا با دیگر

شهزادگان جمله پیش بانو جمع شدند و به فتح ممالک شمالی اشتغال نمودند؛ و در پیچین بیل که سال بوزینه باشد واقع در ۲۰ جمادی الآخر سنه تلث و تلثین و سیماهه روان شدند و اکثر آن

ولایات را مستخلص و مسخر گردانیدند.

و در بهار قولقنه بیل که سال موش است موافق شهر سنه سبیع و تلثین و سیماهه گیوکخان و مونگکه قاآن به حکم پیزیخ قاآن بازگشتند و با حضرت قاآن رفتند؛ و بعد از آن مدتی دیگر باتو

۲۵ و برادران و امراء لشکر فتح آن بلاد می کردند و اوزوغ او هنوز

می‌کنند.

و یاڭۇ خواتین بىزىك و قۇمایان بىسياز داشتە، و او را چەھار پىر بودە اند بىدين تفصىل و ترتىب: سەنْتاق، تۇققان، ئابۇگان، اولاقچى.

و شىب فرزندان چەھارگانە و احوال اىشان بىر اين نىمەت است ۵ کە جدا جدا شرح داده مى‌شود.

پسر اول باتۇ: سەنْتاق

و او از... خاتون در وجود آمده، و او را هىچ پىر نبودە است.

پسر دوم باتۇ: تۇققان

و او را پىنج پىر بودە بىدين ترتىب و تفصىل: ۱۰ تازۇتۇ؛ مۇنگىكەتىمۇر؛ تۇداڭۇنگىكە؛ تۇققۇبۇقا؛ اوكاچى.

پسر اول تۇققان: تازۇتۇ

او را خواتین و قومایان بودە اند و اسماىي اىشان معلوم نىشىدە، و او دو پىر داشتە است: ۱۵ تۇلابۇقا، فرزند او معلوم نىشىدە. گۇنچاڭ، پىرى داشتە نام او بۇزبۇقا.

پسر دوم تۇققان: مۇنگىكەتىمۇر

اين مۇنگىكەتىمۇر را خواتين و قومایان بودە اند نام سەخاتون بىزىكتر معلوم شدە اولجىائى از قوم قۇتىرات / . سلطان خاتون از ۳۱۸ قوم اوشىن، قۇتۇقى خاتون از قوم... و دە پىر داشتە بىدين تفصىل ۲۰ و ترتىب:

الْقُوَى: از اُولْجَائِی خاتون در وجود آمده است. آباجی: معلوم نیست. شوَّدَأَكَان: از سلطان خاتون آمده است. بُوزُلُوك: از قُوْتُوئی خاتون آمده است. قُوقْتَائِی: از اُولْجَائِی خاتون دختر کلمپیش آغا پرادرزاده مُونْتَكَه قَانَکَه خاتون سالجیدایی کُورْگَان بود در وجود آمده، ۵ و این زمان پادشاه اُلوُسِ جُوچی او است و دو خاتون دارد نام یکی بُولُوغان و از آن دیگر شوکُونچه از قوم قُنْقِرات و او را سه پسر است: یانوش، إلْبَاسَار، شُوكَلْبُوقا. هُولَاقَائِی: او را یک پسر است نام او اُلوُش بُوقا. قُوْدَقَان: پسری دارد نام او کونکس. سَرَائِی بُوقا: ... قَدَآن... طُغْرِیلِچَه: پسری دارد [نام او] اُوزْبِگ.

۱۰۹۶۰

پسر سیم تُوققان: تُوْدَامُونْتَكَه / ۱۰
مادر او و از آن مُونْتَكَه یِمُور گُوچُو خاتون خواهر اُولْجَائِی خاتون و بُوقاتِیمُور است از قوم اُوپِرات بوده، و این تُوْدَامُونْتَكَه دو خاتون داشته است: آرپِتَچِی از قوم قُنْقِرات، و تُورَاقْتَلْغ از قوم الْجِي تاتار؛ و او را سه پسر بوده بدین تفصیل و ترتیب: ۱۵ [اُوزْمِنْتَكَه از آرپِتَچِی به وجود آمد؛ چیچَکْتُو از تُورَاقْتَلْغ زاده؛ تُوبَتَائِی، او را فرزند نبوده است.]

پسر چهارم تُوققان: تُوقْتُوپُقا

نام خاتونان او معلوم نشده، و دو پسر داشته بدین ترتیب: ۲۰ یا بُوچ، تُوكَل بُوقا.

پس پنجم تۇققان: أۇچاچى
و او را فرزند نىبوده.

پس سوم ياتو: إبۇگان

و او را خواتين و قۇمايان بىودهاند و هفت پس داشته است
بىدين تفصىل و ترتىب: باراق، بۇلار، تۇطۇچ، دىقدا، احمد، ۵
ساپىر، دۇنگۇر.

پس چهارم ياتو: أولاچى

فرزند نداشته است و نام خواتين او معلوم نىشىد.

شعبه ياتو دوم پس جۇچىخان تمام شد. / ۳۱۹

پس سوم جۇچىخان: بىزكە

او را هىچ فرزند نىبوده و احوال و حكایات او در داستان
ھۇلاكۇخان و آباقاخان و دىگر داستانلار بىيادىد، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

پس چهارم جۇچىخان: بىزكەچار

او را خاتون و قۇمايان بىودهاند و دو پس داشته بىدين ترتىب:
پس اول: گۇكچۇ؛

اين گۇكچۇ چەهار پس داشته: اىيچىل تىمۇر، بىلەقچى، دۇقدانى،
تۇققىتىمۇر.

پسر دوم: پیشوبوقا؛
این پیشوبوقا را یک پسر بوده نام: شرائی بوقا.
شعبة پنجم کچار که چهارم پسر جوچی خان بود تمام شد.

پسر پنجم جوچی خان: شیبان

۵ او را خواتین و قومایان بسیار بوده‌اند و دوازده پسر داشته

است بدین تفصیل:

تائینان، ببهادر، قاداق، بالاگان، چرپک، مزگان، قورتقا،
آیاچی، سایلگان، بایانچار، قونچی، مانچار.

و تفصیل شعب فرزندان این پسران دوازده‌گانه و نیز کان
۱۰ ایشان بدین نمط است:

پسر اول شیبان: تائینان

و او سه پسر داشته است بدین ترتیب و تفصیل: ایلاق‌تیمور،
بیگن‌تیمور، ایسن‌بوقا.

پسر دوم شیبان: ببهادر

۱۵ او دو پسر داشته است بدین ترتیب:

پسر اول ببهادر: قتلخ بوقا، معلوم نیست فرزندانش؛ پسر دوم

ببهادر: جوچی [بوقا] و او را چهار پسر بوده است بدین تفصیل: /
۳۲۰ پاداگول، بیگن‌تیمور، بایانچار، پیشوبوقا.

پسر سوم شیبان: قاداق

۲۰ او را یک پسر بوده نام او تولان‌بوقا؛ و این تولان‌بوقا دو پسر
داشته مهتر مانگوتای و کهتر شومان‌تیمور؛ و شومان‌تیمور را
پسری بوده نام اوچگان.

پسر چهارم شیبان: بالاگان

و او را سه پسر بوده است بدین ترتیب و تفصیل:
تُوری، تُوگان، تُوقدای؛ و این تُوقدای را مرتد تُوقنای و
نمه توقدای گویند و قِشلاق او نزدیک آب ترک است به جانب در بند؛
و مدتی است تا بر سر لشکر قَراؤل می باشد و او را سه پسراند

۵

بدین تفصیل و ترتیب:
باقِرچَه، گُونِیک، جاؤقان.

پسر پنجم شِبَّان: چریک

و این چریک را یک پسر بوده نام او تُوقتیمُور.

پسر ششم شِبَّان: مِزگان

۱۰ او را دو پسر بوده بدین ترتیب: بُوقاتیمُور، ایل بُوقا.

پسر هفتم شِبَّان: قُورْتُقا

این قُورْتُقا یک پسر داشته است کِیناس نام.

پسر هشتم شِبَّان: آیاچی

و این آیاچی را یک پسر بوده و او را اُوچقورْتُقا نام.

۱۵

پسر نهم شِبَّان: ساینلَان

او را یک پسر بوده قُتلُغ تیمُور نام، و این قُتلُغ تیمُور هفت پسر

داشته است بدین تفصیل و ترتیب:

بُورالنَّائِي، بِیک تیمُور، بُورالنَّی، اُوْتَمَان، ساینلَان، بیسُوبُوقا،

تیمُور تَائِی. / 321

۲۰

پسر دهم شِبَّان: بایانچَار

او را یک پسر بوده است ایسوگان مِزگان نام و این ایسوگان

مِزگان یک پسر داشته مُلوغانچَار نام.

پسر یازدهم شِبَّان: ماجار

او را یک پسر است ٹُورْجی نام.

۲۵

پسر دوازدهم [شِبَّان]: قُونِیچی

و او را هیچ فرزند نیست.

شعبه شیبان پنجم پسر چوچی تمام شد پسند تُوفیقه.

پسر ششم چوچی خان: ثانگقوت

او را دو پسر بوده بدین ترتیب:

۵ سویگتائی، تُوقوز.

و شعب فرزندان این دو پسر مذکور بدین موجب است که مفصل می‌شود:

پسر اول ثانگقوت: سویگتائی؛ و او را دو پسر بوده‌اند: ماجار، او را پسری بوده است نام او گوزک.

۱۰ کچک قونچی، او را چهار پسر بوده‌اند بدین ترتیب: بُوراچار، کُوچتیمور، إشتان، دُوراتُو.

پسر دوم ثانگقوت: ٹوقوز؛ او را سه پسر بوده بدین تفصیل: قالوتائی، آرشن، بُورالفنی.

این است شعبه ثانگقوت ششم پسر چوچی خان و تمام شد، و ۱۵ یا لله التوفیق.

پسر هفتم چوچی خان: بُووال

پسر اول بُووال: ثانمار؛ و او را پسری بوده نُوقائی؛ و این نوقای سه پسر داشته است بدین تفصیل و ترتیب: جوگه، موگه،

۳۲۲/

تُوزئی.

۲۰ پسر دوم بُووال: مینگقدور؛ او را نه پسر بوده‌اند بدین تفصیل و ترتیب:

تۇتار، و او را پىسىرى است نام او: يىردىي بۇقا.
يىڭىز، دو پىر دارد: تۇداڭان و تۇقۇلۇپائى.

إِبُوكَان دو پىر دارد: تُوقُوج و احمد.

أُوزِيڭ: فرزند ندارد.

ساتاپىق: او را يىك پىر بوده است: پاسار.

أُورۇس: فرزند ندارد.

أُوزِيڭ كۈرۈنقا: فرزند ندارد.

تۇقۇلۇچە: معلوم نىست.

إِيلِبَاشىمىش: فرزند ندارد.

شعبة بۇوال [ھفتىم] پىر جۇچى خان تمام شد يەمۇن اللە تَمَالٍ. ۱۰

پسر هشتم جۇچى خان: چىلاؤقۇن
او را فرزند نبوده است.

پسر نهم جۇچى خان: شىنگىقۇر

او را سە پىر بوده اند و اسامى اىشان و شىب فرزندان و

نواڭىشان بىدین موجب است كە مەقىلى مى گىردد: ۱۵

پسر اول، يېشىپۇقا، و او را پىنج پىر بوده اند بىدین ترتىب:

بۇرالىنى، كۇيىلۇك، تۇداڭان، تۇدەجى، أختىچى.

پسر دوم، شىرائۇن، سە پىر داشتە است بىدین ترتىب:

خوارزمى، مادرش بۇراؤجىن از تاتار؛ چاقۇتو، مادرش

قۇتلقان از سۇددۇس؛ بىزىام، مادرش قۇلداق، و قەمە بود. ۲۰

پسر سوم، ماجار؛ او را سە پىر بوده اند بىدین ترتىب:

اُوزوساق، بایان، بایقۇ.

شىعە شېنگقۇر نېھم پىرس جۇچى خان تمام شد، يەمۇن‌الله‌تىمالى.

پىرس دەم جۇچى خان: چىمبايى

او را خواتىن و قۇمايان بىسياز بوده‌اند و دو پىرس داشتە ھەندۇ ۵ و تۇداوۇر و شىب فىرزىدان ايشان بىدين موجب است:

پىرس اول چىمبايى، ھەندۇ. اين ھەندۇ يك پىرس داشتە يائۇ نام؛ و اين يائۇ را سەپىرس بودە است بىدين تفصىل و ترتىب:

جىلاپتىن ئاتى، گۇنۇدالاڭتەنقۇ ئاتى، طلاقاچۇ.

و اين يائۇ بىد از وفات چىمبايى مدت دو سال تمام پادشاهى ۱۰ كىرد، و بىد از آن تۇقتۇتاي او را بە ياسا رسانىد.

پىرس دوم چىمبايى، تۇداوۇر، او را دو پىرس بوده‌اند بىدين ترتىب:

ماڭار، او را سەپىرس بوده‌اند بىدين تفصىل و ترتىب:

ملک، خواجه [تىيمور]، و قۇز تۇقاچۇ.

تارپىتاجى؛ او را فىرزىندى بىودە است.

شىب چىمبايى دەم پىرس جۇچى خان تمام شد، يەمىتە و لۇطفە.

پىرس يازدەم جۇچى خان: محمد

و او را يۈرە نىز كىنەتىندا و هېيچ فىرزىندى داشتە است.

پسر دوازدهم جوچی خان: اوْدۇر

او را يك پسر بوده قراچار نام، و اين قراچار پنج پسر داشته

بدين تفصيل و ترتيب كه مفصل مى گردد:

پسر اول قراچار: قۇرۇقى؛ مادرش إيلۇتىمىش نام بوده از

قوم تۇڭلاس يعنى تؤلاس، و اين قۇرۇقى را يك پسر بوده نام او ۵ ساسى.

پسر دوم قراچار: تۇزجى؛ اين تۇزجى يك پسر داشته: آناندەنام.

[پسر] سوم قراچار: آپىشقا؛ او را فرزند نبوده است.

[پسر] چهارم قراچار: إيمگىن؛ او را نيز فرزند نبوده است.

پسر پنجم قراچار: تۇكىل؛ او را فرزند نبوده است.

شube اوْدۇر، دوازدهم پسر جوچى خان تمام شد.

پسر سیزدهم جوچى خان: تۇقاٰتىمۇر

و اين تۇقاٰتىمۇر را چهار پسر بوده اند و اسمى ايشان و شعب

فرزندانشان بىر اين نمط است كه به ترتيب مفصل مى گردد:

پسر اول بایتىمور: او را سه پسر بوده اند:

تۇقاٰنچار، بىللىقىچى، گوکاچۇ. هىچ كدام از اينها فرزند نداشته اند.

پسر دوم: بىليان؛ و او را اين دو پسر بوده اند: غزان، دانشمند.

پسر سوم: أورۇنگ؛ او را چهار پسر بوده اند:

آچىق؛ او را پسرى است نام او بختيار؛ أرېقلى؛ او را سه

پسر است: عادل، سەقزىچى، آنبازچى.

قرائىر: سه پسر داشته: نېڭبائى، گىرىچە، شىباقۇچى.

سارىچە: او را يك پسر بوده نام او كىنچك.

پسر چهارم: کِدْتِیمُور؛ او را دو پسر بوده: قَرَاخواجَه، آبَائِی،
فرزند نداشته‌اند. [شعب ٹوقاتیمُور سیزدهم پسر جوچی خان تمام
شد. یَمِنَهُ وَ لُطِفَهُ]

پسر چهاردهم جُوچی خان: شِپِنْگُوم
این شِپِنْگُوم را فرزند نبوده است. ۵

پسران جُوچی خان آنچه ارباب اعتبار نقل کرده‌اند این چهارده
پسرانند که اسمی ایشان و از آن فرزندان و نبیرگان ایشان مشروح
و مقتول نوشته شد؛ و جدول شعب ایشان بر این هیأتست که اثبات
می‌یابد. والسلام. / ۳۲۴

قسم دوم از داستان چوچی خان

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و خواستین و شهزادگان و امرای در حال جلوس او و ذکر یائیلاق و قشلاق او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که او

۵

را میشود و مقدار زمان دولت او

چینگیزخان تسامت ولایات و اولویت که در حدود ازدپش و کوههای آلتای بود و یائیلاقها و قشلاقهای آن نواحی به چوچی خان توسامیشی فرموده بود و یئلپیغ ناقد گردانیده؛ که ولایت دشت قپچاق و ممالکی که در آن جوانب است مستخلص گردانیده در تصرف او بود و یوژت او در حدود ازدپش بود؛ و مقتسرین ۱۰ مسلکش آنجا.

حکایت احوال چوچی خان بر سیل اجمال
چون چوچی خان پیشتر از پدر وفات کرده است حکایاتی که
علیحده به وی مخصوص باشند به طریق استقلال ایراد نمی‌توان
کرد؛ بدان سبب مجملی از احوال او که مشروح آن در داستان ۱۵
چینگیزخان یاد کرده شد در قلم می‌آید و شرح حال رنجوری و
وفات او تقریر می‌رود.

و آن چنان است که چوچی خان به حکم چینگیزخان همواره به

لشکرها بر می‌نشسته / و بسیاری از بلاد و ولایات را مستخلص /³²⁹ و مسخر گردانید، و به وقتی که چینگیزخان عازم ولایات تازیک گشته، به خطه اُتُرار رسیده او را جهت فتح اُتُرار نامزد فرموده آنجا بگذاشت؛ و چوچی چنانچه در داستان چینگیزخان ۵ گفته شد اُتُرار بستد و قلمه آن را مستخلص و خراب گردانیده مراجعت نمود، و ولایتی که بر ممّن او افتاد مسخر کرد تا به حدود سمرقند به خدمت پدر رسید. باز از آنجا چینگیزخان او را با برادران چئتائی و اوگیتائی به استخلاص خوارزم نامزد فرمود. چون آنجا را معاصره کردند، به سبب ناموافقتی چئتائی استخلاص ۱۰ میسر نمی‌شد.

چینگیزخان فرمود که در آن جنگ مقدم اوگیتائی باشد. او از راه کفایت میان برادران موافقت بادید کرد و با تفاوت خوارزم را بستندند. چئتائی و اوگیتائی به جانب پدر متوجه گشته در قلمه طالقان به بندگی رسیدند. و چوچی هم از راه خوارزم به طرف ازدیش که آغروقهای او بود توجه نمود و به اُردوهای خویش پیوست. و پیش از آن چینگیزخان فرموده بود که چوچی به استخلاص ولایات شمالی چون کلار و باشفرد و اوروس و چئرکس و دشت قپچاق و دیگر ولایت‌های آنحدود برنشیستد و مسخر گرداند. چون او از آن کار تقادع نمود به خانه‌های خویش رفت. چینگیزخان ۲۰ بغايت رنجیده فرمود که روی دل نادیده او را به یاسارسنان. و چوچی را عارضه‌ای طاری شد و بدان واسطه چون پدر از ولایات [تازیک] بازگشته به اُردوها فرود آمد، نتوانست به خدمت آمدن. چند خروار شکاری قُوقُو بفرستاد و تمییدِ عندر کرد. و بعد از آن چند نوبت چینگیزخان به استحضار او اشارت فرمود، و بواسطه ۲۵ رنجوری نیامد و عندر آورد.

و بعد از آن شخصی از قوم مَنْكُوت از حدود یُورْتَهای جُوچی می‌آمد، و جُوچی کُوچ کرده از یُورتی به یُورتی می‌رفته، همچنان بیمار به کوهی رسیده که شکارگاه او بود. چون به خویشتن ضعیی داشت امرای شکار را فرستاده تا شکار کنند. آن شخص چون آن جمع را دیده که شکار می‌کردند پنداشت که جُوچی است. چون به ۵ پندگی چینگیزخان رسید و از او حال رنج جُوچی پرسید. تقریر کرد که از رنجوری خبر ندارم اما به قلان کوه به شکار مشغول بود. از آن سخن نایرۀ غصب چینگیزخان در اشتعال آمده، و تصور کرد که همانا یافی شده که به سخن پدر التفات نمی‌کند؛ و گفته است که جُوچی دیوانه گشته است تا چنین حرکات می‌کند. و فرمود ۱۰ تا لشکرها به جانب او برنشینند و در مقدمه چهاتای و اوگنای روانه شوند؛ و خویشتن پر عقب برنشیند.

در اثنای آن حال خبر واقعه جُوچی پرسید درسال... و چینگیز خان از آن معنی عظیم غمگین و دلتنگشید؛ و تفحص کرده سخن آن شخص مَنْكُوتی دروغ بیرون آمد و محقق شد که جُوچی در آن وقت بیمار بوده ۱۵ و به شکارگاه نه. آن شخص را طلب داشت تا به یاسا رساند. او را نیافرند و معتبران امرا و ایلچیان که از اولوی جوچی به هر وقت آمدند تقریر کردند که وفات او در میانه سی و چهل بوده. و این سخن به قیاس نزدیک است. و بعضی می‌گویند که او در بیست سالگی نماند؛ و آن سه‌هزار معرض است و بعد از وفات او از آن ۲۰ چینگیزخان چون اوگنای قاآن پر تخت نشست، به موجبی که پیش از آن یز لیخ چینگیزخان ناقد گشته بود در باب جُوچی خان فتح ولایات شمالی را به اُرُوغ او تُوْسَامپشی کرده بود، و ایشان به مدد دیگر شهرزادگان بدان مشغول شدند.

حکایت جلوس باتو به قایم مقامی پدر و ذکر احوال او در مدت پادشاهی

چون جوچی وفات یافت، پسر دوم او باتو قایم مقام پدر در ۳۳۰/^۱ **الوسی** خویش بر تخت خانی نشست. برادرانش مطیع و منقاد / او ۵ شدند. و در عهد او گیتائی قآن، چنانچه در داستان او مشروح گفته شد، او را با برادران و دیگر شهزادگان بر وفق فرمان پیشتر به فتح ولایات شمالی موسوم گردانید، و جمله پیش او جمع گشته با تفاق بر نشستند، و چنانچه شرح داده آمد اکثر آن ممالک را مستخلص گردانیدند. و بعد از مراجعت شهزادگان مُتّکّه قآن و ۱۰ گیوچخان او با برادران به موجبی که در ذیل شعبه او ذکر رفت به استخلاص بقایای آن ولایات مشغول شد.

و در اوایل سنّه تیسع و ٹلثین و سیّائه که او گیتائی قآن وفات یافت، باتو را بواسطه کبر سن عارضه استرخا طاری شده بود، و چون او را به قورپلّتائی طلب داشتند به آن علت تقادع نمود؛ و ۱۵ چهت غیبت او که آقای همگنان بود قرب سه سال کار قآنی معین نگشت. و بزرگتر خواتین او گیتائی قآن ٹوراگنه خاتون حکم می کرد و در آن مدت خللها به اطراف و اوساط ممالک راه یافت. و قآن پسرزاده خود شیرالمون را ولی العهد گردانیده بود. ٹوراگنه خاتون ۲۰ بعضی امرا رضا ندادند و گفتند گیوچخان مهتر است و به چهت اجلاس او باز باتو را طلب داشتند. هرچند از ایشان رنجیده بود و از سوابق قضایای وحشت لشکر متوجه در حرکت آمد و پاهستگی می رفت^۲ ^۱ ۱۷۱۶-۱۷۱۷ ^۳ ۱۷۱۷-۱۷۱۸

ایشان پیش از وصول او و حضور آقا و اپنی به استبداد خویش قآنی بر گیوچخان متّکّر کردند؛ و گیوچخان چون به مرضی

مُزمن مبتلا بود، به بهانه آنکه آب و هوای نورزت قدمی که پدرم داده من اسازگارتر است، با لشکر تمام متوجه حدود ایمپلیکوچین گشت. و باتو چون نزدیک آنجا رسیده بود پاره‌ای مُتوفیم شد. و سُورَقَتَنی [بیکی] خاتون بزرگتر ٹولوی خان بنا بر قاعدة دوستی که از عهد چینگیزخان باز میان چوچی خان و ٹولوی خان و اُرُوغ ۵ جانبین مسُهَد و مُؤَكَد بود به خفیه پیغام فرستاد که آمدن گیوکخان بدان حوالی از خدیعتی خالی نباشد. بدان سبب توهم باتو زیادت شد و از سرِ حزم و احتیاط منتظر وصول گیوکخان می‌بود. او خود چون به حدود سمرقند رسید به موضعی که از آنجا تا پیش بالیغ یک هفته راه است به مرضی که داشت وفات یافت در ۱۰ سنه آز یعنی و سیّمایه؛ و باز مدتی تخت از پادشاه خالی ماند. و دیگر باره توراگنه خاتون حکم می‌کرد. سُورَقَتَنی بیکی چون آوازه بیماری باتو منتشر شده بود پسر خویش مُونگکه قاآن را به اس بیادت پیش او فرستاد.

باتو به وصول او خوشدل شد. چون آثارِ فت و فرنگ در وی مشاهده کرد و از فرزندان او گتای قاآن رنجیده بود فرمود که مُونگکه قاآن پسر بزرگتر ٹولوی است که او پسر کهتر چینگیزخان بود و پُرُزت اصلی و خانه حق او [می‌دانست]، و این پسر بنفس خویش بغایت عاقل و هنرمند است و مستعتر پادشاهی؛ با وجود او چگونه دیگری قاآن بشود، یتخصیص چون فرزندان او گتای قاآن خلاف سخن پدر کرده، شیء امون را تمکین ندادند؛ و از یاسا و یوسون قدیم تجاوز نموده، بی‌کنکاچ آقا و اینی دختر کوچکتر چینگیزخان را که از همه فرزندان اورا دوست‌تر داشتی و کقبشُور او چاؤزساقان کرده بود بی‌گناه کشتد؛ و بدین اسباب قاآنی به ایشان نمی‌رسد، و خویشتن مُونگکه قاآن را به قاآنی برداشت و ۲۵

تمامت برادران و خویشان و امرای خود را مطیع و متابع او گردانید؛ و برادر خویش پرکه و پسر خود سرتاچ را که ولی العهد بود با سه تومان لشکر در مصاحبی او بفرستاد تا او را در موضع اونئن کلوران که یورت اصلی چینگیزخان بود بر سریز قانی و ۵ مستن جهانبانی نشاندند؛ و مکاید فرزندان او گیتائی قآن را که غدر اندیشیده بودند تدارک و تلافي کردند.

علی الجمله سبب آوردن قآنی با خاندان تولوی خان و تقریر حق در نصاب خویش کفایت و کیاست شورققتنی بیکی بود و مدد و معاونت پائو بواسطه دوستی با ایشان. و بعد از آن تا آخر عمر او و بعد از وفاتش در زمان سرتاچ و اولاغچی و بیشتر زمان پرکه میان اوروغ تولوی خان و پائو طریقة اتحاد و دوستی مسلوک بود؛ ۱۰ و هم در حیات پائو بود که مونگکه قآن / برادر سوم خود هولاگو ۳۳۱/ خان را با لشکر های جدار نامزد ممالک ایران زمین گردانید، و از جانب هر شاهزاده از لشکرها ده دو معین کرده تا با هولاگو خان ۱۵ بروند و مدد و معاون او شوند.

اورده پسر مهتر خویش قولی را با یک تومان لشکر از راه خوارزم و دهستان روانه داشت؛ و پائو بالا قان پسر شیبان و شوار پسر مینگندر بن بول که هشتاد پسر جوچی است از راه دریند چنچاق بفرستادند تا بیامدند و مدد لشکر هولاگو خان شده گوچ دادند. و ۲۰ پائو در سنه خمسین و سیانه به کنار آپ اتیل به موضع سرانی وفات یافت؛ و [مدت عمرش چهل و هشت سال بوده، و مونگکه قآن مورد پسرش سرتاچ را به اعزاز تلقی کرد و تخت و مملکت بر وی مقرر فرمود و اجازت انصراف داد. در راه او نیز نماند. مونگکه قآن ایلچیان فرستاد] و استمالت و استعطاف خواهی و پسران و ۲۵ برادران او کرد؛ و اولاغچی پسرزاده پائو را بر تخت نشاند و

جمله را به انواع سیوْرْغامیشی و دلخوشی مخصوص گردانید.
اُلأَغْچِی نیز به اندک زمانی وفات یافت و تخت و مُلک را به دیگران
بگذاشت.

حکایت جلوس پرکانی به پادشاهی اولوس چوچی خان و احوال او

چون باش در گذشت و پسرانش سرتاچ و اولاغچی که به قایم مقامی او منصوب شده بودند [متماقب نماندند، و برادر کهترش [پرکانی] بر جای او بنشست در تاریخ سنه ۱۷۷۷ و خمسین و سیّماهه، حکم او در اولوس خویش نافذ گشت و بر قاعده با اوزروغ تولوی خان طریقة اخلاص و انتیاد و موقدت و اتحاد مسلوک می‌داشت. ۵ و در سنه آریع و خمسین و سیّماهه بالاگان که در این ملک بود با هولاگو خان غدر و مکر اندیشید و سحر کرد. آیفاق بیرون آمد. آن سخن پرسیدند. او نیز معرف شد.

هولاگو خان بنا بر آنکه تا رنجش متولد نگردد او را در صعبت امین شوتجاق پیش پرکای فرستاد. چون آنجا رسیدند و گناه بر وی مقرّر و محقق گشت، پرکانی او را با پیش هولاگو خان فرستاد. ۱۵ که مجرم است آن را تو دانی. هولاگو خان او را به یاسا رسانید. و در آن نزدیکی توتار و قولی نیز وفات یافتند. تمیت نیادند که ایشان را به قصد دارو دادند. بدان واسطه دلیاندگی در میان آمد؛ و پرکانی با هولاگو خان یاغی شد، و چنانچه در تاریخ هولاگو خان بباید در شوال سنه سیّمن و سیّماهه مصاف دادند؛ و لشکرها که با قولی و توتار بدین ملک آمده بودند بیشتر بگریختند. بعضی ۲۰ به راه خراسان برون رفتند و کوههای غزنه و بینی کاو تا مولتان

و لُهاؤور که سرحد هندوستان است فرو گرفتند؛ و بزرگتر امرا که مقتم ایشان بودند نیگوهر بود و اُنگوچنه و... از امرای هُولانگو خان بر عقب ایشان می‌رفتند؛ و بعضی دیگر از راه در بند به خانه های خویش پیوستند.

و آن نتنه میان بِزَکَائی و هُولانگو خان مَدَّه‌العمر باقی ماند. و ۵
لشکرکش بِزَکَائی نُوقَائی بود پسر چاُزُوق بن ٹوْمَکَان بن قُولِی شهرزاده‌ای بغایت مبارز و بَهَادر.

چون هُولانگو خان در شهرور سنه ثَلَثَ و سِتَّینَ و سِتَّیَّاهه به قشلاق چَفَاتُو وفات یافت و پسرش آباقاخان بهجای او بر تخت بنشست و عداوت میان بِزَکَه و او همچنان قایم؛ و در تاریخ سنه خَمْشَ و ۱۰ سِتَّینَ و سِتَّیَّاهه بِزَکَه در حدود شیروان از جنگ آباقاخان پرگشت و از در پلند گندشه نزدیک آب تَرَک نماند.

حکایت جلوس مونگکه تیمور پسر شوقوقان دوم پسر پادشاهی الوس خویش

چون بیزکاتی وفات یافت، مونگکه تیمور مذکور را به جای او بنشاندند و او نیز مدتی با آباقاخان مخالفت ورزید و چند نوبت ۵ مصاف دادند؛ و آباقاخان با ایشان دست بردها نمود. عاقبة الامر ایشان از سر اضطرار در شمپور سنّه [و سیّن و سیّماهه] مصالحتی کردند به موجبی که در داستان آباقاخان مشروح بباید؛ و از آن وقت ترک منازعت گفتند تا عهد آرگون خان / که در رمضان سنّه ۳۲۱ سیّع و ثمانین و سیّماهه باز لشکری گران از ایشان بیامد مقدم ۱۰ ایشان تماشو قناتی و بوقا و آرگون خان؛ از قشلاق آزان و موغان روی به یایلاق آورده بود. چون خبر وصول ایشان شنید مراجعت نمود و در مقدمه امرای بزرگ طفایچار و قوچقبال را با لشکری روانه گردانید مصاف دادند؛ و از مقدمان لشکر ایشان بولورتای را با پسیاری از لشکریان پکشتند و یاغیان منهزم یازگشتند؛ و ۱۵ از آن وقت تا این زمان که عهد مبارک پادشاه اسلام خلّدالله سلطانه است دیگر گرد منازعت نگردیدند؛ و از سر عجز موافقت را بر مخالفت اختیار کردند؛ و ظاهراً دعوی دوستی و یگانگی می‌کنند و ایلچیان را به اعلام احوال با تهّف و هدایا به بندگی پادشاه اسلام می‌فرستند.

حکایت جلوس تُوَدَامْنَگَه [برادر مُونَگَاتِیْمُور] و اِزْعَاج
ابناء مُنَگَهِتِیْمُور و تَازِتُو او را و پادشاهی ایشان به
مشارکت و گریختن تُوقُتَا از ایشان و گرفتن او به مدد
تُوقَّای ایشان را به حیلت کشتن.

چون مُونَگَهِتِیْمُور بعد از آن که شانزده سال پادشاهی کرده، در ۵
تاریخ سنه إِخْدَى و ثَمَانِينَ و سِيَّمَائِه وفات یافت؛ تُوَدَامْنَگَه پسر
سوم تُوقُقان به همان تاریخ بنشست و مدتی پادشاه بود. بعد از
آن پسران مُونَگَهِتِیْمُور الْفُو، طُقْرِيل و پسران تَازِتُو که پسر
مهین تُوقُقان بود ٹُولَابُوقَا و گُنْجِك تُوَدَامْنَگَه را به علت آنکه
دیوانه است از پادشاهی معزول کردند و خویشتن به مشارکت پنج ۱۰
سال پادشاهی کردند. و تُوقُتَا پسر مُونَگَهِتِیْمُور که مادرش
أُولْجَاتَى خاتون ایزجات نبیره کلُمپیش آغا خاتون بود چون در وی اثر شجاعت
و مندانگی دیدند با تفاوت قاصد او شدند. او بر آن حال وقوف
یافت از ایشان بگریخت و پناه با پیش بیلیچچی پسر بِرْکَاجَار برد؛
و نزد تُوقَّای که لشکرکش پاُتو و بِرْکَائی بود پیغام فرستاد که ۱۵
عمزادگان قصدِ خون من می‌کنند و تو آقائی! التجا بدو می‌آرم که
آقا است تا مرا بردارد و دستِ تطاول خویشان از من کوتاه گرداند،
تا جان دارم معکوم آقا باشم و از رضای او تجاوز نجویم.
نُوقَّای چون واقف شد غیرت و حمیت در وی اثر کرد، و از ۲۰
ولایت اُوزُوس و [أُولَاخ و] لَهُوت که خود فتح کرده بود و یُوزْت و

مقام ساخته اظهار تمارض کرده روان شد و از آب اوزی بگذشت؛ و به هن هزاره و امیری که می‌رسید ایشان را استمالت می‌داد و می‌گفت: گاه پیری درمی‌آید ترک عناد و جدل و فتنه گرفته‌ام، با هیچ آفریده سر گفتار و اندیشه کارزار ندارم ولیکن من از ۵ صاین خان یَزَلِیخ است که در اُلوس او اگر کسی بیراهی کند و اُلوس را پریشان دارد، آن سخن را پرسیده دلهای ایشان را با یکدیگر موافقت دهم. هزاره‌ها و لشکریان چون آن نصایح می‌شنیدند و از او اشراق در حق خود می‌دیدند تمام متابع و مطابع او گشتند. و چون نزدیک اوزدُوی پسران مذکور رسید ۱۰ خود را بیمار ساخت. خون تازه می‌آشامید و به قی از گلو بر می‌انداخت و طریق مدارا و موالة می‌سپرد؛ و در خفیه پیغام نزد ثُوقتائی فرستاده بود که می‌باید که مستعد باشی و بعد از اعلام با لشکری که دست دهد بیامی.^{۱۳۷}

مادر تُولَانْبُوْقا چون آوازه کوتاه‌دستی و کم‌طمیعی ثُوقائی شنید، ۱۵ و آنکه خون از گلو می‌اندالَوْه پسران را الزام کرد که هر چه زودتر صحبت آن پیش ضعیف که ترک دنیا کرده و عزم سفر آخرت جزم گردانیده دریابید، و اگر تقصیر و تهاؤن جایز دارید شیر مادران بر شما حرام باشد.

پسران بی‌حزم و احتیاط به سخن مادران به رسم عیادت پیش ۲۰ ثُوقائی آمدند. او به طریق نصیحت با ایشان گفت: ای فریزدان، پدران شما را خدمت کرده‌ام و قدیماً و حدیثاً انواع حقوق ثابت گردانیده. از این روی شما را بی‌غرض سخن من شنیدنی است تامخالفت شمارا با موافقت حقیقی مبدل گردانم. صلاح شما در صلح است. ۲۵ قُورپُلْتائی سازید / تا شما را صلح دهم؛ و دم بدم خون قسرده از گلو بر می‌انداخت. و ثُوقتائی را اعلام کرده بدان چرب‌سخنی پسران

را غافل می‌داشت تا ناگاه تُوقتای با هزاره‌ای چند دررسید و آن
شهرزادگان را بگرفت و برفور هلاک کرد. و تُوقتای هم در زمان
بازگشت و از آب اتیل گذشته روی به یوژت مالوف خود نهاد.

حکایت جلوس تُوقتاً به پادشاهی اُوس خویش و قوع
مخالفت میان او و نُوقائی و معارضت ایشان با یکدیگر و
و شکسته شدن نوقائی و کشته گشتن او

تُوقتاً بعد از آنکه به مدد و معاونت نُوقائی شهرزادگان مذکور
۵ را بکشت و بر تخت چوچی باستقلال متمكن شد، بکرّات بر پی
نُوقائی ایلچیان فرستاد و او را به مواعید خوب مستظره گردانیده
استدعا کرد. نُوقائی اجابت تنمود. و پدر زن تُوقتاً سالجیدائی
کُوزگان از قوم قُنقرات که شوهر کلپیش آغا خاتون بسود دختر
نوقائی، قباق نام را، جهت پسر خویش یا ایلّاق نام که از خاتون
۱۰ مذکور آورده بود بخواست، نُوقائی اجابت کرد. چون زفاف تمام
شد؛ بعد از چند گاه قباق خاتون مسلمان شد. یا ایلّاق جهت آنکه
او یقینور بودنی ساخت؛ و میان ایشان به واسطه ملت و معتقد هماره
منازعه و قیل و قال بود، و ایشان قباق را خوار می داشتند. او
پدر و مادر و برادران را اعلام کرد.

۱۵ نُوقائی بغایت برنجید و ایلچی پیش تُوقتاً فرستاد و پیغام
داد که معلوم عالمیان است که چه ما یه زحمت و مشقت کشیدم و
خود را به بیوفایی و بدمعهدی منسوب کردم تا به حیلت تخت صاین
خان ترا مستخلص گردانیدم؛ این زمان بر آن تخت سالجیدائی
قراءچو حکم می کند. اگر فرزند تُوقتاً می خواهد که قاعده پدر
۲۰ فرزندی میان ما مسند باشد، سالجیدائی را به یوزت خود باز فرستد

که بنزدیک خوارزم است. تُوقتای اجایت نکرد. باز تُوقتای ایلچیان فرستاد به استدعای سالجیدائی. تُوقتای گفت: او ما چون پدر است و مربی و امیری پیر، او را چگونه به دست دشمن دهم؟! و نداد.

تُوقتای را خاتونی بوده بغایت عاقل و کافیه، چاین نام، و به ۵ رسالت تُوقتای او تردد کردی؛ و سه پسر داشت: مهتر جُوگه و میانه تُکه و کهتر تُرَقَی؛ ایشان هزاره‌ای چند از آن تُوقتای را بفریفتند و با خود ایل کرده، از ایل پکندرایید[ند] و دست تهُر و تهُجم بز لایت تُوقتای دراز گردایندند و حکم مطلق می‌کردند. تُوقتای بز نجید و هزاره‌ها را طلب‌داشت. تُوقتای نیز اجایت ننمود و گفت: ۱۰ وقتی ایشان را فرستم که سالجیدائی و پسرش یاپلاق و تَمَاتُوقتای را پیش من فرستند.

بدان سبب نایره فتنه و عداوت از جانبین در اشتعال آمد و تُوقتای لشکرها را گرد کرد، و در سنّه ثَمَانَ وَ تِسْعِينَ وَ سِتَّیَانَه در ۱۵ کنار آب اوزی قریب سی ٹومان لشکر عرض داد. و چون آن زمستان تمامت آب اوزی پیخ نگرفته بود نتوانست گذشت. و تُوقتای از موضع خود حرکت نکرد، و تُوقتای بهار بازگشت و به کنار آب تُن یاپلاق‌پیشی کرد. و دیگر سال تُوقتای از آب تُن با پسران و خواتین بگذشت و باز نیر نگث آغاز نهاد و می‌گفت: عزم قوربَلَتَای دارم تا پا شما صفا کنم. و چون دانست که لشکر تُوقتای متفرق‌اند ۲۰ و با او عددي اندک، بتعجیل براند تا ناگاه بر سر او رود.

تُوقتای از وصول او خبر یافت و لشکر گرد کرد. در موضع بختیاری به کنار آب تُن بهم رسیدند و مصاف داد. تُوقتای بشکست و منهزم با سرای انصراف نمود. [سه] امیر مأجی و سوتان و سانگوی از تُوقتای برگشته روی به تُوقتای نهادند؛ و تُوقتای ۲۵

[تماثُوقتای را] پسر بُلگه را که از مَدّتی مُدید باز حارس و حامی در بند بود طلب داشت و باز لشکری بزرگ برنشاند / و روی به ۳۳۴ جنگ نُوقای نهاد. نُوقای طاقت مقاومت نداشت، روی برتابت و از آب اُوزی بگذشت و شهر قرم را غارت کردند و برده بسیار ۵ ببردند. اهالی آنجا روی بهدرگاه نُوقای نهادند و التماس رد اسیران کردند. نُوقای فرمود که اسیران را رد کنند.

لشکریان بهیک بار با نُوقای دل بد کردند و نزد تُوقتای پیغام فرستادند که بنده و ایل ایلخانیم. اگر پادشاه ما را عفو کند ما نُوقای را گرفته بسپاریم. پسران نُوقای از آن پیغام آگاه گشتند و ۱۰ قصد هزاره‌ها کردند. امرای هزاره نزد تُگه دوم پسر نُوقای کس فرستادند که ما همه کِنکاچ جهت تو کرده بودیم. اگر پیش ما مبادرت نمایی پادشاهی به تو دهیم، تُگه پیش ایشان رفت. برقرار او را حبس کردند. جُگه که برادر مهتر بود لشکر جمع کرد و با هزاره‌های بزرگ مصاف داد. هزاره‌ها بشکستند و امیر هزاری ۱۵ به دست وی افتاد. سر او را نزد دیگر هزاره‌ها فرستاد که تُگه را گرفته بودند. سیصد مرد موکل او بودند، با او یکی شده در شب پگریختند و پیش نُوقای و پسران رفتند.

توقتای چون مخالفت ایشان و لشکر شنید با شمشت تومان لشکر از آب اُوزی گذشته به کنار آب ترکو که یوْزت نُوقای بود فرود ۲۰ آمد؛ و از آن جانب نُوقای با سی تoman سوار در عرا به بخت، به کنار آب فرود آمد، و دیگر باره از راه تمارض در عرا به بخت، و نزد تُوقتای ایلخیان فرستاد و پیغام داد که بنده ندانست پادشاه بنفس خود به میار کی می‌رسد؛ ملک و لشکر از آن بندگان ایلخان است و بنده مردی پیر ضعیف؛ همه عمر در خدمت پدران شما به سر برده؛ اگر ۲۵ خردی ای صادر شد گناه پسران بود؛ توقع به کرم پادشاه چنان است

که آن گناه را عفو فرماید. و در خفیه چُگه را با لشکری بزرگ فرستاده بود تا از بالاتر آب ترکو بگذرد و بر ٹوقتایی و لشکر او زند. قراولان ٹوقتایی جاسوسی را پیگرفتند، و صورت حال تقریر کرد. ٹوقتایی چون از مکر او آگاه شد فرمود تا لشکرهای مستعد گشته برنشستند؛ و از جانبین لشکرها چنگ در پیوستند و ۵ ٹوقتایی و پسران را بشکستند، و خلقی انبوه در آن مصاف به قتل آمدند؛ [و پسران ٹوقتایی با سواری هزار روی به جانب کلار و باشفرز نهادند]؛ و ٹوقتایی با هفده سوار می گریخت.

سواری او روس از لشکریان ٹوقتایی او را زخمی زد. ۱۰ ٹوقتایی ام مرا پیش ٹوقتا بر که خان است. او را عنان گفت من ٹوقتایی می برد در راه جان بداد؛ و ٹوقتایی مظفر با گرفته پیش ٹوقتایی می برد ایشان است مراجعت نمود؛ و پسران ۱۵ ٹوقتایی سرای با تو که تختگاه ایشان است مراجعت نمود، تردد بی فایده می کردند و چون از روزگار خود حاصلی نمی دیدند، چگه و چابی مادرش و یا یلاق مادر ٹوری با چگه گفتند صلاح در آن است که ترک مخالفت و عناد کنیم و پیش ٹوقتایی رویم. چگه از آن معنی بترسید و برادر و زن پدر را هلاک کرد، و خود با جمعی اتباع یا وگی و سرگردان می گردید و پناه با قلمهای برده که راه آن چون صراط باریک و چون دل بخیلان تنگ است تا عاقبتیش چگونه باشد!

و ۲۰ ٹوقتایی پیش از این با آباقاخان و آزگونخان مخالفت و اتحاد آغاز نهاده بود و در سال سنه... خاتون خود را [چابی] با پسرش ٹوری و امیری را نزد آباقاخان فرستاد و از او دو دختر خواست. و او دختر خود به ٹوری داد و مدتی آنبا بودند، و ایشان را به دلخوشی بازگردانیدند. و چون میان او و ٹوقتایی چنگ و فتنه قایم گشته، همواره ایلچیان معتبر را به خدمت پادشاه اسلام ۲۵

خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ مَى فَرْسَتَاد وَ التَّمَاسَ مَدَ مَى كَرَد وَ مَى خَوَاسْتَ كَه اَز
جَمَلَه مَتَّلَقَان اَيْنَ حَضُورَتْ باشَد؛ وَ حَقِيقَتْ آنَكَه فَرَصَتَى بَغَايَتْ
نِيَكُو بَوَد، اَما پَادِشَاهِ اسلام غازان خان خَلَدَ مُلْكُه اَز عَلَوْ هَمَت اَجَابَتْ
نَمُود وَ بَدَ فَرَصَتَى رَا التَّفَاتَ نَكَرَد وَ فَرَمَودَه كَه در اَيْنَ وَقْتَ غَدَر وَ
خَلَافَ قول اَز سَرَوَتْ دُورَ باشَد وَ مَكَرَ وَ تَمَويَه در عَقْلَ وَ شَرَعَ وَ
يَاسَاقَ مَذْسُومَ وَ مَحْظُورَ؛ هَرَچَندَ ما رَا با تُوقَتَانِي دَوْسَتِي تَعَامَ اَسْتَ
اما در مِيَانِ مَقَالَتَ وَ مَنَازِعَتِ اِيشَان نِيَابِيم / چَه بَدَ فَرَصَتَى خَصَلَتِي ۵
نَامَحْمُودَ اَسْتَ خَاصَه پَادِشَاهَان بَزَرَگَ رَا. وَ تُوقَتَانِي چُونَ خَايَفَ وَ
مَسْتَشَعَرَ بَود دَفَعَ آنَعْنَيِ رَا إِيلَچِيانَ بَه اَظْهَارِ مَوَدَتْ مَى فَرْسَتَاد. ۱۰
پَادِشَاهِ اسلام غازان خان خَلَدَ سُلْطَانَه إِيلَچِيانَ جَانِبِينَ رَا حَاضَرَ
مَى گَرَدَانِيد وَ بَه مَوَاجِهَه مَى فَرَمَودَه كَه منَ بَه مِيَانَ شَما در نَمَى آيَمَ ۱۵
وَ بَدَ فَرَصَتَى نَمَى كَنمَ؛ اَكَرَ شَما نَيزَ با هَمِيَيْگَر بَسَازِيد پَسَنْدِيَدَه
وَ نِيَكُو باشَد. وَ سَبَبَ آنَكَه تَوَهَمَ وَ تَخَيَّلَ اِيشَان مَنْدَفَعَ گَرَدد بَنَفَسَ
مِيَارَكَ بَه جَانِبِ آرَانَ بَه قِشَلَامِيشَيِ نَمَى رَفَتَ وَ قِشَلَاقَ در بَنَدَادَ وَ
دِيَارَ بَكَرَ مَى گَرَدَ تَا خَاطَرَ اِيشَان مَرَقَه باشَد؛ وَ تَا غَايَتَ وَقْتَ هَمَ ۲۰
با تُوقَتَانِي وَ هَمَ با فَرَزَنَدَان تُوقَتَانِي دَوْسَتِي وَ صَفَاعَيِ اِنْدَرَونَيِ دَارَدَ وَ
بَكَزَاتَ وَ مَزَاتَ فَرَمَودَه وَ مَى فَرَمَايَدَه هَيِيجَكَدَامَ اَز اَقاَ وَ اِپَنَيَ با
اِيشَان بَادَى نَشَوَنَدَ وَ در مَخَاصِمَتَ مَبَادِرَتَ تَجَوَيِنَدَ؛ ما هَرَگَزَ آغَازَ ۲۵
مَنَازِعَتَ نَكَنِيمَ وَ بَرَ آنَچَه مَسْتَلَزَمَ فَتَنَه باشَد اَبْتَدَاءِ اَقْدَامَ نِيَابِيمَ.
نَايَرَه مَضَرَّتِي كَه بَه الَّوْسَ رَسِيدَ بَه ما رَاجِعَ نِيَاشَد.

گَوِيبَا بَارِيِ تَعَالَى ذَاتَ پَاكَ وَ نَفَسَ نُورَنَاكَ او رَا اَز خَيْرِ مَحْضَ
وَ لَطْفَ مَطْلَقَ آفَرِيَدَه! پَادِشَاهِي اَسْتَ مَوْصُوفَ بَه مَكَارِمَ اَخْلَاقَ
مَعْرُوفَ بَه عَدْلَ وَ اَحْسَانَ. در اَطْرَافِ آفَاقِ شَهْنَشَاهِي دِيَنَ پَرَورَ
دَادَگَسْتَر لَشَكَرَسَاز رَعِيَتَ نَوازَ خَبِيَسْتَه قَالَ گَزِيدَه مَقَالَ. حقَ جَلَّ
علا او رَا سَالَهَيِ فَرَاوَانَ وَ قَرْنَهَيِ بَيِ پَايَانَ بَه اَهَلِ عَالَمِ اَرْزَانِي ۲۵

داراد و از عمر و دولت و ملک و سلطنت برخورداری دهاد. يعْزَمْتُ
الثَّيْتَ المُغْتَلَّ وَ آلِهِ الْأَخْيَارِ.

قسم سوم از داستان جوچی خان
دو سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات متفرق و
مثلها و بیلگیها و حکمهای نیکو که کرده و فرموده از
آنچه در این دو قسم سابق داخل نکشته و متفرق و نامرتب
از هر کتاب و هر کس معلوم شده است. / ۱۳۹۶